

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مېباد
همه سر به سر تن به کشتن د هيم
بدین بوم وېر زنده یک تن مېباد
از آن به که کشور به دشمن د هيم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Martyrs

جانبازان

تیمور شاه تیموری

المان – 23 می 2012

در باره مرثیه زنده یاد داکتر محمودی فقید

مرثیه با عظمت و محتشمی که از طبع و قلم توانای استاد محمد نسیم "اسیر" در مرگ و یا بهتر بگویم شهادت داکتر عبدالرحمان محمودی فقید گفته شده و به تاریخ 20 می 2012 در پورتال محبوب آزادگان « افغانستان آزاد – آزاد افغانستان » شرف نشر یافته مرا 51 سال به عقب برد و روزی را به یادم آورد که به همراهی یکی از همصنفانم در معاینه خانه شخصی داکتر صاحب عبدالرحمان محمودی در گذر اندرابی کابل بحضور داکتر محمودی قرار داشتیم. رفیق همصنف پای دردی سیاتیک داشت. و بعد از آن نیز یکی دو مرتبه دیگر شرف ملاقات داکتر صاحب فقید را داشتیم که از صحبت او اندرزهایی گرفتم.

آنچه بیشتر مرا شیفته او گردانید، محبت عظیم و عمیق او نسبت به مردم و جامعه اش بود. او از صمیم قلب به وطندارانش خاصاً طبقه جوان ابراز محبت میکرد و همه کس به آسانی میدانست که این محبت او ظاهری و سرسری نیست، بلکه از عمق قلب همه را دوست دارد. او آزادی و آزاداندیشی را به مخاطبش می آموخت و محبت به هم نوع و هموطن را در خون و شریان اولاد وطن تزریق میکرد. او از حقوق فردی و اجتماعی گپ میزد و میگفت از ظالمان، غداران و حق تلفان حقوق تان را بگیرد و نگذارید ظالمان بر یکی و یا تمام شما ظلم کند و حق تان را پایمال نماید. او همه را به اتحاد و اتفاق توصیه میکرد و میگفت هرگاه متفق باشید، پنجه قویی هستید که دست زورمندان را میشکند، آنگاه با نگاه پر از محبت از پشت عینکهای شفافش به همه نگاه میکرد و همه را دوست داشت.

او شجاع و بی ترس بود با آنکه از آینده خود در مقابل رژیم مستبد و موناارش بخوبی آگاه بود و میدانست هرگاه بدست آن سفاکان بیرحم بیفتد، چه به روزش خواهند آورد، اما از هیچکس و هیچ چیز نمیترسید. در مقابل هموطنان خود دل رحمت داشت از مریضان بی بضاعت ابداً فیس

نمیگرفت و به کسانی که پول خرید ادویه را نداشتند، پول میداد. قد متوسط، اندام لاغر و پر انرجی داشت، چشمانش متنفذ و سرخی خفیفی در رخسارش مشهود بود. او در کابل متولد شد، در کابل درس خواند و در کابل به خاک سپرده شد. او مؤسس حزب خلق، صاحب امتیاز جریده "ندای خلق" بود. نطق هایش آتشین بود و جگر زورمندان را پاره میکرد. او با سر پرشوری که داشت رژیم مستبد وقت تحملش را نتوانست. مدت 9 سال در حبس بماند و آنقدر رنج کشید، تا در شریان و رگ و پی و استخوان او بجز عشق و محبت به مردم و وطنش چیزی باقی نماند و آنگاه او را بیرون انداختند که دوماه بعد جسم و جان خود را فدای وطن و وطندارانش کرد.

درینجا یکی از حاضر جوابیهای رفیقانۀ داکتر فقید را که از زبان دوستانم شنیده ام، متذکر میشوم:

« ریاست شفاخانۀ علی آباد و پوهنخی طب یک عراده سرویس در خدمت داشتند که داکتران را از کنج و کنار شهر کابل جمع کرده و به علی آباد میبرد. الی رسیدن به مقصود به داخل سرویس بین داکتر صاحبان صحبت و گرمجوشی دوام می یافت که موضوعات مختلف را در بر میگرفت. یک روز مباحثه در بارۀ نویسندگی گرم شد. یکی از حضار گفت داکتر محمودی نویسنده خوب است، داکتر صاحب شفاء - اگر اشتباه نکرده باشم "فقیر محمد خان شفاء" اظهار داشت: هرگاه محمودی نویسنده خوب است پس چرا عریضه برادرزاده خود را بالای من نوشت و رو بطرف داکتر محمودی گشتاند و گفت چنین نیست؟ داکتر صاحب محمودی سر جنباند که صحیح است و از داکتر شفاء پرسید یاد است که قسمت اول عریضه را خودم نوشته بودم؟ داکتر شفاء گفت بلی چنین است و من آن عریضه ناتمام ترا تکمیل نمودم. داکتر صاحب محمودی گفت: آنچه جان مطلب بود خودم نوشتم و قسمت تملق و ... مالی اش را چون میدانستم که دران تجربه و تخصص داری، به خودت گذاشتم. دیگران همه خندیدند و داکتر شفاء دیگر چیزی نداشت که در جواب بگوید.»

نکته دوم که باید به آن پردازم اینست که چه چیز سبب شد که جناب اسیر صاحب این مرثیه غرا و بی نظیر را بعد از گذشت مدت طولانی برای مرتبه اول بدست نشر سپردند؟ البته درین شکی نیست که یاد شخصیتی مانند داکتر محمودی فقید در هر وقت و زمان باید گرمی داشته شده و تجلیل گردد که جناب اسیر صاحب این عمل نیک را به وجه احسن انجام دادند. کاش میسر میبود که یاد چنین رادمردان تاریخ بطور دسته جمعی همه ساله در اوقات معین تجلیل میشد و کارنامه های شان به اطلاع همه رسانیده میشد.

در اخیر برای این شهید راه آزادی - داکتر محمودی بزرگ - و تمام کسانی که درین راه سر داده اند، از بارگاه خداوند جنات فردوس را خواهانم و برای استاد اسیر - شاعر آزاده و شیوا بیان - طول عمر و صحت و عافیت کامل خواهانم.